Edited with the trial version of
Foxit Advanced PDF Editor
To remove this notice, visit:
www.foxitsoftware.com/shopping

« »

« »

... «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً» خدا را بسیار یاد کنید، «وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصیلاً» و در هر بامداد و شامگاه، او را به پیراستگی و پاکی بستایید. مگر چه شده؟ «هُوَ الَّذی یصَلِّی عَلَیکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ» اوست که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش نیز. چرا؟ «لِیخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ» تا شمارا از ظلمت‌ها برهاند و به نور و روشنی رهنمون گردد. این قرآن است و این نوید قرآن است. ... .

... مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها. خود شما در قرآن نظرتان باشد، ببینید که در چند جا در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آن‌ها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است. ... .

... «وَ لاَ تَهِنُوا وَ لاَ تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مژده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می کنند. «کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی»، «وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». از این قبیل آیات فراوان است. این‌ها را در نظر داشته باشید، قرآن را که نگاه می کنید، مطالعه می کنید، به جای اینکه سعی‌تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی‌تان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام علیه‌السلام است یا از پیغمبر خدا (ص) که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید. می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبر، با دقت. ... .

... خودتان باید با قرآن انس داشته باشید. آن‌هایی که عربی‌دان هستند، سعی کنند این انس خودشان و رفاقت خودشان را با قرآن مستحکم کنند. آن‌هایی که عربی نمی‌دانند، ضمن اینکه سعی می‌کنند عربی یاد بگیرند، با زبان قرآن آشنا بشوند، قرآن خواندن و فهمیدن قرآن را هم نگذارند برای بعد از آنی که عربی یاد گرفتند، الآن هم قرآن را بخوانند؛ منتها ترجمه‌های خوبی از قرآن پیدا کنید ... قرآن که می‌خوانید توجه به آن ترجمه‌ها داشته باشید و دقت و تدبر در معانی آیات بکنید....

۳- اطمینان و امن

... اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب؛ یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا موردنظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟ آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

... دو نفر سرباز را در نظر بگیرید که وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه، یکی به سازوبرگ جنگی‌اش، به‌خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبرانش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به‌علاوه می‌داند نیروهای امدادی در آن‌طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، یک‌جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارایی دوستانش، به کاربرد اسلحه‌اش، هیچ‌گونه اعتمادی ندارد، خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند، این یک جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود.

این‌ها یک نمونه‌ای است برای اطمینان. می‌خواهم اطمینان نفس، درست برای شما روشن بشود که یعنی چه؛ مطمئن بودن نفس یعنی چه؛ دل دارای آرامش باشد، به چه معنا. آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خوابد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ اطمینان به این معنا نیست. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می‌گوید حالا یک سیگاری بکشیم، یک خرده‌ای مثلاً تماشای منظره‌ها را بکنیم، خاطرجمع باشد، نه، نه خیر. به این معنا نیست که کمترین حرکت دشمن ازنظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در

حرکت است، این را می‌گوید اطمینان؛ و غیرمطمئن مثل آن قایق کوچکی است، مثل آن تخته‌پاره ای است که روی یک اقیانوس متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.

یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم. ... انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به‌سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف باز بدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ رعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی که مانع می‌شود از اینکه این راه رو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نروم، در رختخواب گرم‌ونرم خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی است که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایده آل است، محبوب است، مطلوب است، برایش خودکُشان می‌کند، پیداست که حاضر نیست آن را به‌آسانی از دست بدهد. طمع به زندگی راحت، طمع به پول آن‌کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌دری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع! این‌ها انگیزه‌هایی است که انسان را از پیمودن این راه بازمی‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع طلبی‌ها و از این قبیل.

خب، حالا یک راه روی را در نظر بگیرید که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند. آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند. درست توجه کنید! این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دورودراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک‌قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلابی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را بازمی‌دارند. این هی می‌افتد این‌طرف، هی می‌افتد آن‌طرف، هی این خار دامنش را می‌گیرد، هی آن زنجیر پایش را می‌کشد، هی عشق به فرزند او را به‌سوی خود

جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت او را به‌سوی خود می‌کشاند. ازیک‌طرف از آن‌طرف، انگیزه های گوناگون این انسان را به جانب‌های مختلف می‌برند، این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این‌طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی‌که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچند، هیچند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این‌طرف و آن‌طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن‌چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به‌طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم وقتی‌که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً». آن‌کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر بپیماید، به سرمنزل و هدف منظور و مقصود نائل آید که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن‌چنان او را مجذوب کند و به‌سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند، هیچ و پوچ و مسخره. ... .

وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن‌چنان او را به‌سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی در مقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. هی وسوسه می کند دل آدم که از شواهد تاریخی فراوانی که در صدر اسلام هست، مطرح کنیم اینجا، اما می‌بینم وقت می‌گذرد شواهد هم بگردید خودتان پیدا کنید. آن جاذبه‌های عجیبی که افرادی را کشاندند.

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم. اطمینان؛ پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد؛ یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرک باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛ یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این‌سو و آن‌سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هرکدامی بر

او حکومت نکند، بلکه براثر سنگینی بار ایمان آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه‌تمام‌تر به‌سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

بعد، ... سکون است. سکون هم به همین معناست. «ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ» خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد، در پنج، شش جای قرآن این تعبیر هست که یکی‌اش جزو همین آیاتی است که گمان می‌کنم حالا خواهیم خواند. ... .

باری؛ پنج، شش آیه در قرآن وجود دارد که در زمینه سکینه است در مواقع حساس؛ مثلاً یکی در جنگ حنین. در جنگ حنین، بعد از آنی که لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی‌جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت؛ و طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی و هر ملتی لازم است که امیرالمؤمنین فرمود: من مثل آن حیوان گیج گنگ نیستم که بخوابم با لالایی و خوابم ببرد، نهج‌البلاغه است، «و الله لا اکون کالضبع تنام علی طول الدم»، با لالایی گفتن‌ها، مثل کفتار؛ می‌روند دم آغلش لالایی می گویند، این خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گوید من آن‌جوری نیستم که با لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم و سنت خداست که آدمی که دائماً حساس نباشد، بایستی ضربت را ببیند و بخورد. این‌ها غافل شدند در میدان جنگ، حق هم داشتند، «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ»، زیاد بودند و این زیاد بودن عده، آن‌ها را به اعجاب آورد، آن‌ها را به شگفتی آورد. عجب! این‌همه جمعیتیم ما؟ «فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئاً». همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، منتها نه شکست قاطع و نهایی، یک شکستگی خوردند و خب فوراً به خود آمدند. یک عده‌ای از سربازان خوب، عده‌ای از سرداران پایدار جدی مؤمن، امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر، با هر تلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می شدند، برگرداندند، آن‌وقت آنجا پروردگار می‌گوید: «ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ» خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه.

... پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

و جمله آخر و کلمه آخر؛ امن. البته پیداست که اینجا مراد، امن روحی است، نه امن اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به معنای آن است که همه افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد؛ و سکوت، سکوت‌های اجباری غیر از امنیت است، امنیت عبارت است از اینکه همه

مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. حالا در آیات قرآن ببینید که راجع به مؤمنین در زمینه این سه صفت چه بیان می‌کند. ... سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». ... آن‌کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل های آنان «بِذِكْرِ اللَّهِ» به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی است. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند، همین ذکر الله است.

چرا به نماز این‌قدر اهتمام کردند؟ چرا گفتند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را گفته‌اند عمری یک‌بار، روزه را گفته‌اند سالی یک‌بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص، خمس را همین‌طور، بقیه عبادات را همین‌طور، اما نماز را گفته‌اند هرروز، آن‌هم روزی پنج بار و اگر زیادتر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟ برای خاطر اینکه ... نماز کپسول ذکر خداست. سرتاپای نماز ذکر الله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنی که می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»، یاد خدا بالاتر است.

این جنبه و این بعد از نماز مهم‌تر است که یاد خداست، این بالاتر است، بزرگ‌ترین خاصیت نماز این است؛ و ذکر الله خاصیتش این است؛ یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری، در همه راهی بازمی‌دارد. این دل آرامش پیدا می‌کند. مثل وزنه‌ای که بر روی یک قایق آن‌چنانی قرار داده بشود و این آن را یک‌قدری سنگین می‌کند، یک‌قدری از تحرک و اضطراب آن کم می‌کند. ذکر الله این است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»، آن‌کسانی که ... آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت ... به سوی خدا هدایت می‌شوند. این «به‌سوی خدا هدایت می‌شوند» ... آیه به آیه قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته‌شده که هدایت می‌شوند به‌سوی خدا، «يَهْدِي إِلَيهِ مَنْ أَنَابَ * الَّذِينَ آمَنُوا» الی‌آخر آیه. ... .

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» همانا به‌وسیله یاد خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد. یاد خدا این خاصیت عجیب را دارد و شما می‌بینید که طمأنینه و سکون و ثبات برای موفقیت یک انسان چقدر مؤثر است؛ مؤمن این امتیاز را دارد، از این امکان عجیب روحی برخوردار است. دنباله‌اش «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» آن‌کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند،

«طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ». ... آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان.

این یک محصلی است که از «طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» بنده گرفتم. «طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»، ترجمه‌اش ... به‌طور خلاصه و محصل‌گیری این است: حالایشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعش هم همین است. جامعه مؤمن، آن‌هم مؤمنی که به تعهدات ایمانمی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

... ابراهیم خلیل الرحمان و منادی توحید در روزگاران قدیم و باستان، با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجه می‌کرد. آن‌ها با او بحث می‌کردند و او با آن‌ها بحث می‌کرد و پاسخ به حرف‌های آن‌ها می‌داد ... «قَالَ» گفت، «أَ تُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ» آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ «وَ قَدْ هَدَانِ» و حال‌آنکه خدا مرا هدایت کرده است. ... می‌گوید چطور، من بترسم؟! شما باید بترسید. من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قراردادید، بترسم، درحالی‌که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بترسید، نه من. ... «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»، کدام‌یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شمای بت‌پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می‌گفت ...: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه‌یافته‌ام، یا شما که بر پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید! ... و در آخر می‌فرماید که «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ». آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، فقط آن‌ها را است ایمنی و آن‌هایند هدایت یافتگان. این درباره امن.

۴- ثمربخش دانستن ایمان

«ثمربخش بودن» یعنی چه؟ یعنی یکی از چیزهایی که راه رو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را ثمربخش بداند یا نداند. اگر ثمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی‌رود، عملش ضایع نمی‌شود، بر این حرکت، بر این گام، یک اثری مترتب می‌شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می‌کند که او را بیشتر به منزل می‌رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع‌تر پیش

می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، واویلا! مؤمن این‌جور است، مؤمن کار خودش را ثمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. آیه قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، «أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً»، از اول تا آخر قران الی ماشاءالله. من یک موردش را آورده‌ام از اول قرآن که دم دستم بوده از سوره بقره، ده مورد، پانزده مورد دیگرش را هم شما پیدا کنید. ... .

آیه درباره قبله است. قبلاً تاریخچه قبله را در چند کلمه عرض کنم. وقتی‌که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می‌خواندند. قبل از هجرت، برای نماز، برای عبادت، رو به خانه کعبه. وقتی آمدند به مدینه، اول ورود به مدینه، رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری که یهودی‌ها هم می‌کردند. همان وقت یهود مدینه هم رو به بیت‌المقدس عبادت می‌کردند، مسلمین هم همین‌جور. چندی گذشت، آیه نازل شد: «فول وجهک شطر المسجد الحرام» برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجدالحرام و باز مسلمان‌ها بنا کردند به آن‌طرف نمازخواندن. ماجرای قبله در اوایل سوره بقره به‌تفصیل آمده، آیات متعددی، شاید هفت، هشت، ده آیه درباره قبله، در اوایل سوره بقره هست که بعدهای مختلف این ماجرا را شرح می‌دهد، خودش مفصل است و فعلاً لزومی ندارد که بیان کنیم.

یکی از این آیات، این است؛ که به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر می‌گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه، قبله شمارا به‌طرف بیت‌المقدس مسلمان بشوید، در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانه کعبه احترام قائل بودید، قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به‌طرف خانه کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یکهو یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید.

خیلی مهم است، این خودش نکته‌ای است. ارتباط به بحث ما ندارد، اما نکته بسیار مهمی است. شما که مؤمن هستید، آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه‌مند شدید، احترام برایش قائلید، یکهو زیر پا بگذارید یا نه؟ نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید، اوایل رو به بیت‌المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله بیت‌المقدس قبله باطلی بود؛ نه، نه خیر.

کارهایی که کردید، همه‌اش در همه مراتب موردقبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به‌طورکلی، مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سپاس خداست؛ اما

این فاصله‌ای که انجام گرفت برای این بود که ما امتحان کنیم. آیه در این مقوله است. حالا ببینید ما از کجای آیه می‌خواهیم استفاده کنیم.

«وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیهَا» قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی یعنی بیت المقدس، پس آیه کی نازل شده؟ آن‌وقتی که از بیت‌المقدس به کعبه برگشته بودند، به‌سوی کعبه نماز می‌خواندند. خدا می‌گوید آن قبله‌ای که قبلاً به‌سوی آن رو می‌کردی، یعنی بیت‌المقدس را برای چه ما قراردادیم؟ «وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیهَا» قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله‌ای را که بر آن بودی سابقاً «إِلاَّ لِنَعْلَمَ» مگر برای اینکه معلوم شود «مَنْ یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ ینْقَلِبُ عَلَی عَقِبَیهِ» آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به‌سوی گذشتگانشان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند.

پس این یک آزمایشی از شما به عمل‌آورده. .... «وَ إِنْ کَانَتْ لَکَبِیرَةً إِلاَّ عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ» هرچند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آن‌هایی که دلشان هدایت‌شده این کار برایشان عادی بوده، معمولی بوده، می‌توانستند هضمش کنند، هدایت نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیضِیعَ إِیمَانَکُمْ»؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست؛ و خدا هرگز ایمان شمارا ضایع نمی‌کرد. چنین نبود که ایمان شما و عمل شما و کار شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند. برای یک مدتی از زمان در جا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شمارا یک گام، یک‌قدم به‌سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ» همانا خدا بر مردمان مهربان و دارای رحمت است.

خب، توجه بکنید، هم این آیه، هم چند آیه یا چندین آیه دیگر در قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایمانتان، عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد، بی‌اثر نیست، خنثی نیست؛ یعنی چیست؟ ثمربخش است؛ و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود. ... .

نگاهی گذرا به مبحث ششم

زیباترین و خوش‌سیماترین نعمت‌های الهی، وعده‌هایی است که به مؤمنان واقعی (مؤمنان متعهد و استوار در مسیر) داده‌شده و با ارزشمندترین آن‌ها سعادت است.